

ترانه غزنی

(۳۰ آردیل) ۱۰۲۰

آوردی کم در سداست و خوش باشی. قبل از هر چیز باید بگویم در تصمیم گرفتم نامه را به الله خاتم گفتن. شرح گفتیم و از خاکستر پاک کرده گرفتم. این طوری راحت تر می توانم حرف بزنم. از زمانان و زمان همین اول آن نام از دستم آید در شش ماه نوشته بودند. خوب، چه بهتر از این. بداند، دانشم مگر می گویم. تاریخ در هر مرحله تکرار میشود. جوانها در روز بعد آرزوهای در داشته اند و چه سختهایی می کشیدند و جوانها را امروز بعد از در سردارند و چه می کنند و فاشتاسان دروا هم چه ایده آل در در سر خواهند داشت و چه صیبهها در خواهند کشید و تاریخ را همیشه در آن می زنند. مسلم اینکه این سه طری خواهد شد خوش حال آنکه کد که این اشکلات را به دست کشیدند در این چنین احتمال طرفت و کسب خود را دادند و وای به حال ظالمان، هر گز هر که ایشان دوروزی نفسی کشیدند اما نماندند و این از روزهم در شش برات. این سه خواهی خواهی طی خواهد شد. چه ظالمان خواهند دید خواهند. چه تو گوید را برداری یا برداری اگر برداشتی در تنگری به سر ستانده تاریخ زده ای، قهرا و اگر برداشتی تو هم از سر نوشته تاریخ به بیرون برتوب خواهی شد و این راه همچنان به تیر بردن باستان می آید وقتی در بعد از انقلاب دوباره به همین برگشتید، این حال از سختهها در در برها می گفتند و ما در آن بازگوش می کردیم. نوبت ما هم رسید و ما هم همه چیز را به جوانان خود اها هم گفت و آنها هم با حیرت دانگت به در آن گوش ترا خواهند داد نامه قول دکتر شریعتی: "در زبان آسمان گریه می خیزد هستم به نالند میرند؟ در برابر وحش برتن تاریخند، سکوت برانند و غرور آینه مرند کشند. در برابر هیچ در در لب مرده مشکوه بناید آورده گردد. سنگین تر از دروا وحش برتن هر چه بر آن فرزندها می برانند مراب سکوت دادند. آبر، ایچین می، جریالین، جزا آراش، جزا آسودگ، میگویند می توانم نام؟ هر چند نفس سیاه باشد و آراش بر دو آسودگ نوبت ما، هر حال، نفس و آسودگ و آراش. در سر در چنین نشسته آسایش و نازند آراش و همین نشسته و نازند آراش سخن می گویم. نه همچون مردی است که به آسایش و آراش می اندیشد، نه همچون این طوفان زده آراش است که آراش را می جوید، از آسودگ سخن می گوید و این دو یکی نیست. هیچ چیز با هیچ چیز یکی نیست، آبر آراش در مراب و آراش بر طوفان یکی نیست، مراب حاشی بر طوفان یکی نیست، این دو هرگز یکی نیست. همه چیز را همه چیز یکی می کند، یکی می نماید، است مراب دیگران یکی می کند، یکی می نماید، است مراب و در بر آراش می کند، یکی می نماید، آری، اینها همه کار است. گذارت بود، آرت بود... آه! آرت برتوب..."

"این کم پیشتر، چیزی جز آهنگ ننگ و نوبت آنها آن نیست و هر چه زندگی با اسراف کار پیشتر خرج شده باشد دانند آن نوبت آنها گزیده است هرگز گشتی چستی بد حال دارد. نگارنده شدت صدمه در کبر، زره گمان را پیشتر از اندازه کتر دهد و فرزند از کار بخت." از کتاب جان شسته اثر دین روان گاهی تو رنگت به قسبهایی بر می خورم در چیزایی را در نظر دارم و نمیگویم به زبان بیادوم به نوبت برتن و اینتر شکستن نصف کرده. حال نگارنده یک مقدار از شرایط جدید بر این حال بگویم. من او اسطهر سال ۶۱ به ترکیه رسیدم. نزدیک نیست دشمن سلفت ما از نحوه آه و گویا می گذشتم و در این بین پیشتر از چند ساعت استراحت کردم. صبر را در انکیب در قبل جدا کرده ساعتی طی کرده بودند تا نزدیک نیست ساعت طول کشید به دلیل اینکه زانها درها سوخته حضور عده ای شده بودند و تمام عده را کنترل می کردند و به همین منظور ما تمام گویا را اطراف را در روزیم تا به نزدیکترین ده مری می برگردید رسیدیم. در طول مدت راهمایی گرسنگی و تشنگی همه که در آرزوی داد. مجبور بودیم با این وضع تشنگی از آبی در میان شکاف سنگها جمع شده بود نوشیم. نزدیک نیست ساعت نشیروا تا آراش در طر کردیم و البته هر چون تمام گویا قبل از تشنگی بوده اند و شکافها عمیق داشتند، عبور از آنها آهنگ در نظای است شب وقت زاکتری احتیاج داشت. نزدیک دوروز هم تا استراحت با آرزوی طول کشید. حدود شش ماه بود من در ترکیه بودم. ترکیه بر این جزای است نوز داشت. نود کا نود تقاضت. تقریبا طول آنقدر است. با سه نفر از هم سفر کردم و در خواهر یک باره بودند خانه از اجاره کردم. جو حاکم بر ترکیه کا نود تقاضی و احتمال بخورد با آنها چنین زیاد. چیزی در آنجا چنین رواج داشت و من را آزار سرداران بود که کارهای نازده راه می افتاد. مثلا موقع خوردن می خواستند برام اشکال را می کشند. ترکیه قادی دارد در هر وقت در دست آراش هر سه به انگار باید از کتر خارج شود و دوباره وارد شود و گانا با حق در تمام بر سه ماه اول به قمر من رفتم و نزدیک حیدر روزی از سه ماه دوم می گذشت در می خواستم از ترکیه به قصد فرانسه خارج شوم. در فرودگاه بلژیک به ترک گفت در باید به علت تاخیر از سفر جزا برارم و وقتی من خود را در گرم به دستهای محقق دست زد شد گفت در آنرا همین اول آن می فرستم و در آخر برام آبی کشید و گفت در حیدری توان به من در هم. خوشبختانه تا اینکه هر راه با سپیدم را من آرا برداشتم و از حیدر خدنگ شدم. در ترکیه تا نخواهد تا حاجتی رگتارک می بیند. حال آراش در زالودار زندگی می کشند و کسب و کارشان پول کشیدن از افراد است و به هر ترتیب حوش را نمی کشند می کردند. کعبه اینک کار با قادی نبود و در بوداری به آنها احتیاج داشتیم، مثل بکیده همت یا سپوت، هر دو در خارج بود...

خداوند ترکیه تور شانت این جور داده ما به سن نگه کرد. البته در سال خوبی هم آنجا پیدا کردم. هم به بار هر سال هم داشتیم. مثلاً دو خانه آلودتر، خانم
 منی زنگ می کرد که گاهی با ساری زد. زیاد حرف می زد و این باعث بدتر شدن ما می شود و در ترکیه را یاد نگیریم. سن دیگر زبان ترکی را می فهمی و تا سطح رفیقان
 روزی می توانم حرکتی حرف زدم. در روزی نامه آئینه ام هم، قرابست نوی هفت آئینه، مدارک (دارد وانی آم می فرستد) برادرسفارت انوکا می
 در صورتیکه ما در این موافقت کردند به آنجا خواهیم رفت و در غیر اینصورت اینجا خواهیم ماند و دوباره همه چیز را از صفر شروع خواهیم کرد، از جمله باید زبان فرانسه
 را یاد بگیریم و در شرایط جدید کمالاتی پیدا کنیم. فکری کنم به اندازه کافی از خودم گفته باشم. ما زبان می آید پس می خواستم برابر در هر جمله کتابت (اگر هزارم
 داشتیم) نقاشی بکشیم. آیا شعر جدید دارید و در صورت مثبت بودن جواب امکان نوشتن آنرا برابر من دارید؟ از آنجا که بدیع چه خبر؟ حالتان چگونه است؟
 در آخر شعر ازت بردارم انتخاب کرده ام برایتان می نویسم.

به امید صبح از دلم در بهار بریزی

فصل

"در این سن است"

کتاب قنار
 بر آتش زدن و سایر
 روزگار غری است نازنین
 اطمین بریز دست
 سوز غبار ما را بر سینه نشسته است
 خدا را در لیستور خانه نهان باید کرد
 احمد شاه
 ۳۱ تیر ۵۸

دهانت را می بویند
 سادام گفته باشی دولت میدارم
 رلت را می بویند
 روزگار غری است نازنین
 عشق را
 کدورتی که راهبند
 تازمانه می زند

"عاشقانه"

عشق را در لیستور خانه نهان باید کرد

آن در می گوید دوست دارم
 میانه سگر محکمی است
 در آوارش را از دست داده است
 اینک اثر عشق را
 زبان سخن بود
 هزار کاکلی شاد
 در پیشان دست
 هزار قطره خفاش
 در قطره من
 اینک اثر عشق را
 زبان سخن بود
 آنکه می گوید دوست میدارم
 دل اندر هفتگی است
 در هفتگی را می جوید
 اینک اثر عشق را
 زبان سخن بود

در این سن است کج و بیج سرا
 آتش را
 به سوختن بار سرد و شو
 فرزندان می دارند
 به اندک سیدل خط مکن
 روزگار غری است نازنین
 آن در بر در می گوید شب هنگام
 به گشتن چراغ آئینه است
 نور را در لیستور خانه نهان باید کرد
 آنک تصابند
 به گذرگاهها مستقر
 تاکنده دست طوری خواند
 روزگار غری است نازنین
 چشم را به لبها جراحی می کنند
 در خانه را بر دهان
 شوق را در لیستور خانه نهان باید کرد

هزار آفتاب خندان در خوام نرت
 هزار ستاره گریه در تنهای من

اینک اثر عشق را
 زبان سخن بود
 احمد شاه
 ۳۱ تیر ۵۸